

لزوم تفکیک جنبه‌های

تاریخی، داستانی و مذهبی

کربلا برای حراست از آن

حجت‌الاسلام و المسلمین رسول جعفریان

پژوهشگر دین و تاریخ

مقاله ۲

برای ما شیعیان کربلا یک روایت است، اما روایتی که مثل هر روایت دیگر، چنانکه از سوی بزرگان دین تأکید شده باید با درایت و دقت با آن برخورد شود. در واقع باید با چشم باز به آن نگریست، مطابق اصول با آن برخورد کرد و اجازه نداد که به هر صورتی و هر شکلی که افرادی در هر سطح می‌خواهند درآید. در

روایت عاشورا برای مردم ما، غالباً سه وجهی است. مذهبی، تاریخی و داستانی. این سه وجه گاه درهم آمیخته شده و صورتی پدید می‌آورد که برای گروهی محل تأمل است. در این متن تلاش شده است تا این سه وجه از یکدیگر تفکیک شده و زمینه برای دقت و درایت در هر بخش فراهم آید.



دینی مورد توجه است. به طور کلی مشکل درایت در روایت در دو بخش عقاید و فقه بوده و هست، چون اینها دو رکن اصلی دین هستند. اخلاق به عنوان رکن سوم، مطرح بوده، چیزی که گویا نیاز به این سختگیری‌ها نداشته است. دلیلش این است که روی کلیات اخلاقی میان مسلمانان، بلکه انسان‌ها توافق بوده، گرچه در سالهای اخیر در حوزه اخلاق هم تردیدهای جدی پیش آمده و البته قدیم هم برخی از مشکلات با فقه اخلاق حل می‌شده است.

درایت در بخش عقاید با چه ابزاری انجام شده است؟ در پاسخ می‌توانیم بگوییم در بخش عقاید، علم کلام و فلسفه متکفل درایت بوده، چنانکه «فقه» علم «اصول فقه» و آنچه که به نام «اجتهاد» نامیده شده، کار درایت را انجام می‌داده است.

ما یک حوزه دیگری هم داریم که نیازمند درایت است. البته می‌توانیم تحت عنوان کلی «روایت» از آن یاد کنیم یا نامش را درایت روی «متون تاریخ اسلام» بگذاریم.

در سالهای اخیر، بیش از گذشته از این منبع برای دین استفاده کرده‌ایم و فراوان به آن تمایل نشان داده‌ایم. اکنون پرسش این است که آیا درایت لازم را در این حوزه به کار برده‌ایم؟ آیا روش خاصی برای درایت در تاریخ وجود دارد؟ مثلاً اجتهاد تاریخی؟ به نظر می‌رسد در گذشته، متون تاریخ اسلام ما، چندان با دقت نقل نشده، اختلافات در آن بی‌حد و شمار بوده، داستان‌های زیادی در آن نفوذ کرده و به علاوه، ابزار و روش پژوهش درست میان ما شکل نگرفته است. ما در آنجا با تساهل برخورد کرده و معمولاً روایت را بر درایت ترجیح داده‌ایم.

اینکه چرا در سالهای اخیر ما به تاریخ اسلام توجه بیشتری نشان داده‌ایم، دلایل خاص خود را دارد. قدمای ما جز در زمینه کلیات تاریخ اهل بیت (ع) توجهی به استفاده از تاریخ اسلام برای دین‌شناسی نداشتند. در واقع، نوعی برخورد ساده و اخلاقی با آن داشتند. معلوماتی به ما بدهد، اخلاقیات ائمه را فراگیریم، اما اینکه بخواهیم براساس آن دین‌شناسی بکنیم، توجهی به آن نبود. متکلمان که به روایات عقلی و استدلال‌های حول و حوش آن توجه داشتند، فقها هم به روایات فقهی اهل بیت. اگر در آنها اشاره تاریخی بود آنها هم به سراغ تاریخ می‌رفتند و الا به صورت عادی چنین اقدامی را نمی‌کردند. سنی‌ها بیش از ما به تاریخ توجه داشتند و چنانکه در جای دیگر شرحش را آورده‌ام، آنها در حدود یکصد سال پیش برای اثبات خلافت اسلامی در برابر لائیک‌ها که تلاش می‌کردند خلافت را امری عادی و غیردینی نشان دهند، سعی کردند به سراغ متون تاریخ اسلام بروند. آثار آنها به فارسی هم درآمد و میان ما هم تاریخ اسلام به عنوان منبعی برای فقه سیاسی درآمد، در حالی که تقریباً بی‌سابقه بود. دلیل این توجه به تاریخ اسلام به شکل کلی در امر دین‌شناسی چند نکته است:

الف - نیاز شدید به موارد تازه برای توسعه دین براساس نگاه و انتظار حداکثری.
ب - سهل الوصول بودن تاریخ و کتاب‌های مربوطه و ساده بودن آنها.
ج - امکان برداشت‌های ساده و تازه از تاریخ برای نگاه‌های تاریخی مختلف و اثبات آنها به خصوص در منازعات میان نگاه‌های مختلف.

ابتدا لازم است اشارتی به همین تعبیر کلی روایت و درایت داشته باشیم و چند حدیث که تأکید خاص روی درایت و تأمل در روایات و گزارش‌های تاریخی و آنچه از میراث دینی به ما رسیده، داشته باشیم:

یک روایت از معصوم علیه السلام این است که فرمود: *هَمَّةُ السُّفَهَاءِ الرَّوَايَةُ وَ هَمَّةُ الْعُلَمَاءِ الدَّرَايَةُ* (بحار ۱۶۰/۲) همت و تلاش سفیهان در توجه به روایت است، در حالی که عالمان روی درایت توجه و تمرکز و همت دارند.

حدیث دیگر که شهید ثانی در *منیة المرید* آورده این است که امام صادق (ع) فرمود: *رَوَاةُ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ... وَ الْعُلَمَاءُ تَحْزِنُهُمُ الدَّرَايَةُ وَ الْجُهَالُ تَحْزِنُهُمُ الرَّوَايَةُ* (بحار: ۱۶۱/۲). راویان کتاب فراوان، اما راعیان آن اندک‌اند... علما نگران درایت هستند و جاهلان نگران روایت!

امام علی (ع) هم در *نهج البلاغه* فرمود: *اعْقِلُوا الْخَبْرَ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلٌ رِعَايَةٌ لِعَقْلِ رَوَايَةٌ فَإِنَّ رَوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ* (بحار: ۱۶۱/۲) روی خبر تعقل کنید آن هم با «عقل رعایت» نه «عقل روایت». راویان علم فراوان، اما راعیان آن اندک‌اند. کلینی هم از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: *...أَلَا لَأَخْبِرْفِي عِلْمٌ لَيْسَ فِيهِ تَفَهُمٌ أَلَا لَأَخْبِرْفِي قِرَاءَةٌ لَيْسَ فِيهَا تَدَبُّرٌ أَلَا لَأَخْبِرْفِي عِبَادَةٌ لَيْسَ فِيهَا تَفَكُّرٌ...* در علمی که تفهّم در آن نباشد، خیری نیست. (کافی: ۳۶/۱).

در میان محدثان و عالمان شیعه از عصر نخست تاکنون سه نوع حساسیت وجود داشته است: برخی روی عقلانیت تمرکز داشته‌اند که تشیع هشام بن حکمی از آن نوع است. برخی روی حدیث که بسیاری از اخباری‌ها روی آن توجه داشته‌اند و اساس آن هم مهم بوده چون به هر حال تشیع متکی به این احادیث بوده است. سوم برخی روی مفهوم امامت از حیث قدسی و بعضاً جنبه‌های غلو تکیه داشته و همیشه به آن جنبه قضیه توجه داشته‌اند. غالبان در سمت سوم هستند، اخباریان در سمت دوم، و عقل‌گرایان شیعه، مکتبی که بعدها در تشیع غلبه یافت و همان مشی مجتهدان و متکلمان شیعه است، به سمت اول. مسلماً توجه هر کدام از اینها به جهات دیگر هم بوده است.

اما چرا باید روی «درایت» بیش از «روایت» تأمل کرد. به عبارت دیگر چرا درایت‌گرایی بهتر از روایت‌گرایی است؟

اولاً به دلیل آنکه روایات مختلف است و لازم است تا بین آنها گزینش صورت گیرد یا به نحوی میان آنها جمع شود و یک نظری به عنوان نظر نهایی و مقبول ارائه گردد.

ثانیاً بسیاری از روایات و نقل‌ها نادرست است، کاری که باید با درایت دریافت و لذا مسلمانان تلاش زیادی کرده‌اند تا درست را از نادرست تبیین کنند. البته برخی دیدگاهشان در این مسأله باز است و سختگیری نمی‌کنند، به عکس برخی دیگر که سختگیری دارند.

ثالثاً برخی از کلمات و مفاهیم در میراث قرآنی و روایی ما هست که نیاز به تأمل از نظر لغت و تفسیر و شأن نزول دارد تا مقصود از آن درست و واضح و روشن شود.

توجه ما در اینجا، درایت روی میراث رسیده و علومی است که به عنوان علوم



به هیچ روی نباید
پنداشت که تاریخ
مذهبی، تاریخ است.
در اینجا ترکیبی از تاریخ
و مذهب در اختیار
ماست. جنبه‌های
الوهیتی، قدسی، دینی
و بسیاری از مسائل
دیگر که پوشش کاملی
به این رویداد داده و در
جزء آن ورود دارد.

بسیار مهم باشد و مردم از هر جهت نیازمند دانستن بیشتر درباره آن هستند و از طرف دیگر صاحب‌منصبان دینی به آن برای تقویت باورهای دینی و شعائر مذهبی نیاز شدید دارند. در حال حاضر ما دو گرایش کلی در روایت کربلا برای مردم داریم؛

الف - روایت تاریخی

ب - روایت داستانی

در روایت تاریخی، یا مقتل و آنچه که تاریخ واقعی کربلاست، چند دهه است که نسبتاً جدی وارد عرصه پژوهش شده‌ایم، افزون بر آنکه از پیش هم دستمایه‌ای در این زمینه داشتیم. این پژوهش در دو بخش اهمیت داشته و دارد. یکی منبع‌شناسی و دیگری روش تحقیق.

ما در هر دو زمینه پیشرفت‌های چشمگیری داشته‌ایم. یعنی هم منابع تازه‌ای از آثار کهن انتشار یافته و هم ما قدری نسبت به گذشته، استفاده از منابع کهن را یاد گرفته و در دستور کار قرار داده‌ایم. درباره منابع اولیه عاشورا و نقد برخی از منابع بعدی، مقالات فراوانی نوشته شده است. درباره روش پژوهش هم، بیشتر به صورت سنتی، پیشرفت‌هایی داشته‌ایم و با روش‌هایی که چهل سال قبل به آن طرف در امر پژوهش داشتیم، فرق کرده‌ایم. در نتیجه، آثاری درآمده که ضمن آنکه بسیار تحت سیطره نظریات کلامی است، اما تا حدی تاریخی هم هست.

در بسیاری از نوشته‌های اخیر در زمینه روایت تاریخی واقعه عاشورا، ضمن آنکه همواره علایق مذهبی و کلامی را داشته و تقریباً نمی‌توانیم به سادگی آنها را کنار بگذاریم، تلاش برای هرچه بیشتر غیر کلامی کردن تاریخ بوده است، در حالی که در سوی دیگر، اصرار بر کلامی کردن آن به عنوان یک گرایش غالب وجود دارد و در واقع امکان جدا کردن آن از تاریخ بسیار دشوار است. اما بخش قابل توجهی از رویدادهای کربلا، مواردی است که ربطی به کلام نداشته و با آنها تا حدودی پژوهشی برخورد شده و حقایق زیادی آشکار شده است.

اما درباره «روایت داستانی» کربلا هم مطالب زیادی گفته شده و از نظر حجم، با ملاحظه و محاسبه اطلاعات شفاهی که در بخش مداحی و روضه‌خوانی ارائه می‌شود، باید گفت روایت داستانی بسیار عمومی‌تر و برای مردم در دسترس‌تر است.

زمانی که گزارش تاریخی شکل داستانی و اسطوره‌ای پیدا کرد، بیش از آنکه به گزارش تاریخی توجه شود، به جنبه‌های بیرونی آن به لحاظ داستانی و هنری و نیز اهداف و شعارهای

د - حسی بودن این موارد به دلیل تاریخی بودن و قابلیت لمس آن توسط مردم و تأثیر در عمق نگاه و نفوس مردم.

تا اینجا اشاره کلی ما به تاریخ اسلام به خصوص برای سیره نبوی (و برای اهل سنت سیره خلفا هم) بود، اما واقعه کربلا برای شیعه به دلیل جایگاه بلندی که در تاریخ اسلام دارد و جنبه‌های مهمی که به لحاظ دینی و مذهبی در آن هست، در سالهای اخیر به عنوان یک منبع مهم در آمده است. البته می‌توان گفت عاشورا همیشه به نوعی الهام‌بخش روحیات مذهبی شیعی بوده، اما در سالهای اخیر روی استفاده فقهی و فکری و سیاسی از آن تأکید بیشتری شده است. اصل این حادثه تاریخ است، اما نوعی تاریخ مذهبی. به هیچ روی نباید پنداشت که تاریخ مذهبی، تاریخ است. در اینجا ترکیبی از تاریخ و مذهب در اختیار ماست. جنبه‌های الوهیتی، قدسی، دینی و بسیاری از مسائل دیگر که پوشش کاملی به این رویداد داده و در جزء آن ورود دارد.

می‌توان گفت به دلایل مختلف این حادثه در میان شیعه به عنوان مهمترین بخش تاریخ اسلام مطرح شده است؛

الف - اصل حادثه که رویداد مهمی است و کسی نمی‌تواند از آن صرف نظر کند.

ب - روایات بی‌شماری از اهل بیت که این حادثه را به شکل‌های مختلف طرح کرده و آن را با اهمیت جلوه داده و از شیعیان خواسته‌اند تا روی آن تمرکز کنند. از روضه‌خوانی، زیارت، تربت و بسیاری از مسائل دیگر.

ج - اهمیت این حادثه در شکل‌دهی به هویت شیعه و نقشی که به لحاظ درونی از یک طرف و بیرونی به عنوان شعایر شیعی داشته است.

د - جنبه‌های عاطفی و احساسی آن که برگرفته از خود رویدادها و حساسیت‌های بعدی است و این حادثه را به صورت یک تراژدی در آورده است.

ه - تبدیل شدن عاشورا به یک اسطوره مذهبی هم به لحاظ شکل و هم محتوا و مهمتر از همه اشخاصی که در آن هستند. یعنی شما در اسطوره عناصری دارید که همه آنها در رویداد کربلا هست.

و - کربلا برای شیعیان یک تاریخ نیست، بلکه یک مذهب است، چرا که ذره‌ذره آن رنگ و بوی مذهبی دارد و بسیاری از مسائل آن، به هیچ روی تاریخی نیست که کسی بخواهد آن را نقد کند.

همه اینها سبب شده است تا از یک طرف حادثه عاشورا



زمانی که گزارش تاریخی شکل داستانی و اسطوره‌ای پیدا کرد، بیش از آنکه به گزارش تاریخی توجه شود، به جنبه‌های بیرونی آن به لحاظ داستانی و هنری و نیز اهداف و شعارهای پشت آن داستان‌ها که ملیت و قومیت و هویت و جریان‌ساز روز، براساس شبیحی از گذشته است، توجه خواهد شد.

پشت آن داستان‌ها که ملیت و قومیت و هویت و جریان‌ساز روز، براساس شبیحی از گذشته است، توجه خواهد شد. در واقع، در اینجا کربلا صرفاً یک رویداد تاریخی نیست که مورد توجه است، بلکه روایتی است که از هر گوشه آن می‌شود برای جایی استفاده کرد. مهم این است که در عمق جان مردم نفوذ کرده و با آن زندگی می‌کنند، بنابراین در آن نوعی مشارکت هم دارند.

درباره بخش دوم، یعنی «روایت داستانی» باید دو مورد را از یکدیگر تفکیک کرد.

اول، روایت تاریخی - داستانی (آنجا که متن تاریخی است، اما افزوده‌های داستانی دارد).

دوم، روایت داستانی - تاریخی (آنجا که فقط اشاره به کربلاست، اما سراسر داستان و قصه است).

در بخش روایت داستانی - تاریخی، یا آنجا که اساس داستان و قصه است، می‌توان گفت که اساساً به‌طور معمول تابع نقد و بررسی نیست. اگر شکل اسطوره‌ای به خود بگیرد که البته کربلا هنوز به آن سطح نرسیده که کاملاً وارد فضای افسانه‌های تاریخدار شود، به‌طور کلی از دسترس نقد خارج خواهد شد. البته این پرسش همیشه مطرح است که اسطوره‌ها تا چه حد ریشه در تاریخ دارند، اما باید توجه داشت که آنها تابع روش‌های تاریخی نیستند و راه خود را می‌روند. اگر کسی موافق یا مخالف است، چندان نمی‌تواند با نقد تاریخی برابر آنها بایستد.

اما در بخش روایت تاریخی - داستانی که کربلا در یک بخش بزرگ خود ذیل آن قرار می‌گیرد، نمی‌توان بی‌توجه به تاریخ، از ماهیت صرفاً داستانی آن سخن گفت.

مشکل در این موارد اینجاست که این روایت، دقیقاً دو وجهی است، وجهی از آن تاریخی است و وجهی فراتاریخی. این فراتاریخی بودن می‌تواند چنین شکلی داشته باشد، هر چند همه آنها در اصل داستانی هستند:

اول، صورت داستانی - روایت مذهبی است؛ یعنی اینکه این واقعه تاریخی، در جنبه فراتاریخی خود، حاوی نوعی داستان‌ها و حکایات مذهبی است که هر چند از دیدگاه مذهبی نمونه و مثال دارد، اما تاریخی نیست. یعنی یا در تواریخ نیامده، یا اساساً واقعه تاریخی نیست که بتوان درباره آن با روش‌های تاریخی بحث کرد. این در حالی است که متدینان به آنها باور دارند. برخی از آنها مانند فطرس ملک، روایات مذهبی منسوب به امامان و بیشتر حاوی عناصر و نکات متفاوتی است که

در مذهب با معجزه و کرامت درست می‌شود، اما تاریخ قادر به تصمیم‌گیری درباره آنها نیست. حجم این روایات اندک نیست و به‌خصوص به دلیل آنکه بسیاری از منابع در دسترس طی قرون، صرفاً متکی به منابع روایی شیعه بوده و از منابع تاریخ عمومی مسلمانان استفاده نکرده، این جریان عمیق‌تر و رایج‌تر شده است.

دوم، نوعی روایت فراتاریخی از کربلا در سبک ادبی - قصه‌ای است. این سبک در میان سبک‌های ادبی، داستانی طولانی دارد و به موضوع تاریخ قصه‌ای باز می‌گردد، اغلب نخستین چیزی که به ذهن می‌آید، ابومسلم‌نامه‌ها و بعدها داستان‌های تاریخی است که در دوره تیموری و صفوی پدید آمد. ماهیت این روش نگارش در تاریخ ایران بسیار نیرومند است و ظاهراً در جهان عرب هم قوی است. نگارش تاریخ‌نامه‌های داستانی از سلاطین به زبان نثر و نظم در قالب‌های گوناگون امری رایج بوده است. سیره نبوی داستانی، علی‌نامه‌های داستانی، مختارنامه‌ها و حمزه‌نامه‌ها و بسیاری از بخش‌های دیگر. البته بخش عمده‌ای از تاریخ اسلام مسیر طبیعی خود را طی کرده و به‌خصوص در قرون اول کمتر این رویه و روند بوده است. اساس بسیاری از اینها سنی بوده که در آنجا ضمن احترام به خلفا، سعی شده است از اهل بیت دفاع شود. شاید این مهمترین رکن در قصه‌های تاریخ اسلام به سبک کاملاً داستانی است. بنی‌امیه منفور هستند، اما آل علی جایگاه والایی دارند. البته برخی از این قصه‌ها به تدریج ماهیت شیعی پیدا کرد. یعنی اگر شیعه امامی آن را می‌نوشت، ابومسلم را هم شیعه می‌کرد و از خلفا هم انتقاد می‌شد، اما بیشتر آنها اساس سنی و ضد اموی و در دفاع از اهل بیت است.

سوم، روایت تاریخی - داستانی؛ یعنی ترکیبی از تاریخ واقعی است که هدف اصلی کار محسوب می‌شود، اما درآمیخته با قصه‌ها و داستان‌های ساختگی است که به اصل ماجرا و با هدف‌های مشخص افزوده شده است. بیشتر آنچه در دوره قاجار از عاشورا نوشته شده چنین است. از میان آنچه گذشت، نگارش آثار کربلایی با ترکیب تاریخ - داستان بسیار زیاد است. در واقع، هدف اولیه گزارش تاریخی است، اما سخت درآمیخته با قصه‌ها و داستان‌ها شده، اما مانند نوع دوم، اساس آنها داستانی نیست. در این گزارش‌ها می‌توان دو لایه‌ای بودن سبک تاریخی - داستانی را نشان داد. یک واقعه تاریخی، ضمن اینکه از یک سمت متکی به واقعیت خارجی است، بسته به شرایط، اهداف موجود و نیز گرایش‌های ادبی دارای بال و



هست، و نیز اشعار و زبان حال‌ها و غیره، برای گریاندن بیشتر بوده و همین امر با توجه به قداست گریه کردن، زمینه‌توجیه آن نقل‌ها را برای عده‌ای فراهم کرده است. در واقع، این جذابیت و این ترکیب و تلفیق از این جنبه‌ها، سخت‌مورد علاقه‌مردمی است که هم مذهبی هستند، هم علاقه‌مند به کربلا و تاریخ آن و همیای افزوده‌های بی‌اساس گریه می‌کنند و هم علاقه‌مند به جنبه‌های هنری و داستانی محض از تعزیه و فیلم و غیره هستند. به نظر می‌رسد، مرزهای تاریخ و داستان از یک طرف و تاریخ یک رویداد مذهبی با مذهب از طرف دیگر، بسیار درهم تنیده و تفکیک آنها امر دشواری است. در گذشته دور هم میان طرفداران برخی از این سبک‌ها به خصوص در زمینه تاریخ اسلام منازعاتی بوده که نمونه آن فتاوی محقق کرکی علیه ابومسلم‌نامه‌خوانی در اوایل دوره صفوی است. او اینها را کذب می‌دانست و دلیل آن هم فارغ از آن این بود که ابومسلم از دیدگاه تاریخی شیعه، فرد مورد تأیید نبود و از نظری لازم بود تا این قصه‌ها جمع شود. این در حالی بود که در مقطع پیش از آن از ابومسلم به عنوان فردی مدافع اهل بیت یاد می‌شد که ضد امویان و در واقع، انتقام‌گیرنده خون امام حسین (ع) بوده است. البته پیش از آن هم محدثان با قصه‌خوانان که می‌گفتند همه چیز را داستانی می‌کنند، مجادله داشتند که نمونه‌های فراوانی از آن در کتاب *القصاص والمکرمین* ابن جوزی آمده است.

داستانی کردن تاریخ اسلام و از جمله کربلا، سبکی است که در ایران پیشینه داشته و به احتمال تقویت شده است. داستان تراژیک سیاوش یا کشته شدن سهراب و جز اینها زمینه‌ای است که سبب توسعه ادبیات داستانی - تاریخی در ایران و از جمله در حوزه تاریخ اسلام شده است. در این باره باید به بخش‌هایی از کتاب دکتر محجوب با عنوان *ادبیات عامیانه در ایران* به ویژه بخش «از فضائل و مناقب خوانی تا روضه‌خوانی» مراجعه کرد.

ما باید این سه شاخه، یعنی روایت مذهبی، تاریخی و داستانی را اولاً از نظر معرفتی و ذهنی در میان مردم و ثانیاً در نگارش‌ها و آنچه به عنوان محصولاتی در حوزه تاریخ کربلاست، تفکیک کنیم. هر کسی باید بداند که با چه نوع اثری سر و کار دارد.

در یک سمت و فارغ از جنبه‌های مذهبی که برای مردم و علما مهم هم هست، باید روندی در پیش گرفته شود که تاریخ و داستان، کاری به یکدیگر نداشته باشند و اجازه دهند ادبیات مسیر خود را رفته و دین و تاریخ هم مسیر خود را برود.

البته دین و مذهب، به دلیل آنکه در کلیات و اهداف و ارزش‌ها روی تمامی امور فرهنگی، نظر و نظارت دارد و فارغ از نقل روایاتی که در حوزه قدسی کربلا دارد، از اینکه در روایت داستانی یا حتی تاریخی، نمونه‌ای که مثلاً عصمت ائمه (ع) و موارد مشابه را خدشه‌دار کند، نقد و رد می‌کند و به طبع در حوزه خودش، این حق را دارد. این بحث وقتی به «مقدسات مذهبی» می‌رسد، جنبه جدی‌تری در همه ادیان پیدا می‌کند. با این حال، باید گفت، ادبیات به مقدار زیادی راه خود را رفته و خواهد رفت. کاملاً توجه داشته باشیم که یک صورت

پرشده و شروع به زایش می‌کند. قصه‌های شاعرانه دیگری در اطراف آن ساخته شده و جزئیات و حواشی و پیرایه‌ها در اطراف آن پدید می‌آید. کیفیت تحول تاریخ به قصه، آن هم در میان طبقات گوناگون در جامعه، از ادیبان و شاعران گرفته، تا خطیبان و قصه‌گویان و مداحان و نیز اصحاب تفرج و سرگرمی، باید پدیده جالبی برای بررسی باشد.

در واقع، ضعف بینش تاریخی، از بین رفتن مصادر کهن و خارج شدن آنها از دسترس، تبدیل شدن کربلا به یک تفتن غمبار در میان بسیاری از مردم، و حرکت آن در مسیر مردمی و عمومی، زمینه را برای افزودن این قصه‌ها و بیان تاریخ با سبک قصه‌ای فراهم کرده و به صورت یک رویه جا افتاده است. مقدمه *لؤلؤ و مرجان* میرزا حسین نوری که در نقد روضه‌خوانی اواخر عصر قاجاری است، نشان می‌دهد که این رویه، هم در تألیفات و هم منبر، تا چه اندازه گسترش یافته است.

معمولاً این بخش سوم که اساس آن نوشته تاریخی، اما سرشار از قصه‌هاست، دو مخالف دارد:

الف- متدینان سختگیر که دروغ‌گویی را نادرست می‌دانند. اینان از باب بد بودن دروغ و حرمت آن، روی این مسأله پافشاری دارند که نباید دروغ گفته شود.

ب- مورخان جدی که از قصه‌گویی در تاریخ سخت متنفر و با آن مخالف‌اند و می‌خواهند تاریخ را پیراسته از خرافات و دروغ‌ها و اباطیل کنند.

اما موافقان این سبک از عامه مردم و نیز دیگران - برخی ادعای مخالفت هم به صورت زبانی دارند - بسیار فراوان‌اند و اغلب پای منبرها و روضه‌ها و مداحی‌ها سکوت کرده و حتی می‌پسندند. در سطح کلان نیز استفاده از آنها در جامعه برای امر تقویت مذهب، مورد رضایت بسیاری از کسانی است که احساس می‌کنند با کمک آنها راحت‌تر می‌شود یک حرکت اجتماعی یا سیاسی را تقویت کرد.

توجه داریم که این تقسیم‌بندی به آثار مذهبی، تاریخی و داستانی، اغلب ذهنی است. آنچه در خارج نوشته و گفته و منتشر می‌شود، معمولاً ترکیبی از اینهاست. البته آثار قصه‌ای کاملاً مستقل داریم، چنانکه آثار تاریخی. درباره نوشته‌هایی که از هر سه مضمون مذهبی و تاریخی و داستانی استفاده کرده، قدم اول این است که بتوانیم آنها را دقیقاً از هم تفکیک کنیم. در اینجا تفکیک تاریخ از داستان یک وجه ماجراست. قبلاً اشاره کردیم که برخی از آنچه به تاریخ افزوده می‌شود، روایات مذهبی است که صورت قدسی هم دارد. اینها غالباً مواردی است که از اساس تاریخی نیست تا نقد تاریخی شود، بلکه روایات مذهبی و مربوط به عالم بالاتر از عرصه مادیت است که یک محدث می‌پذیرد، اما یک محدث یا محقق مذهبی دیگر ممکن است آنها را رد کند.

توجه داریم که در آنچه نوشته و مطرح می‌شود، نکته مهم جذاب کردن عاشورا به قصد تأثیر بیشتر آن در نفوس، به ویژه گریاندن مردم است. بیشتر آنچه در اطراف نقل واقعه، چگونگی آن، تعزیه، نوع سوگواری و مراسم آن



البته جدال میان مورخان و قصه‌خوانان هست، اما برای توده‌ها، هر دو لازم است، جز آنکه باید تفکیک معرفتی و ذهنی وجود داشته باشد و داستان و خیال، رنگ قدسی به خودش نگیرد. هر چند شخص ممکن است پای آن گریه کند، چنانکه وقتی شعری غمناک سروده می‌شود، گریه‌آور خواهد بود در حالی که فقط یک شعراست.

کار، تاریخی - داستانی است و صورت دیگر تاریخی - مذهبی. اینها در عمل و در جریان طرح مسأله نقد تاریخی، با یکدیگر خلط می‌شود.

البته نباید روایت داستانی، از هر نوع آن، چه آن افزوده‌ها و داستان‌های ساختگی که برای گریاندن درست شده و چه حکایات بلند ساختگی، در میان عوام و عوام‌زده، صورت قدسی به خود بگیرد و کسانی تصور کنند که آنها تاریخی است. دقیقاً این مرز باید رعایت شود که یک متن ادبی است که برای گریاندن به کار می‌رود، و یک متن تاریخی است که اصل واقعه را توضیح می‌دهد. البته جدال میان مورخان و قصه‌خوانان هست، اما برای توده‌ها، هر دو لازم است، جز آنکه باید تفکیک معرفتی و ذهنی وجود داشته باشد و داستان و خیال، رنگ قدسی به خودش نگیرد. هر چند شخص ممکن است پای آن گریه کند، چنانکه وقتی شعری غمناک سروده می‌شود، گریه‌آور خواهد بود در حالی که فقط یک شعراست.

اگر کسی روش تاریخی را بپذیرد، می‌تواند با سختگیری یا آسانگیری، نقادی‌های تاریخی خود را داشته باشد و اعلام کند که به موارد و روایات مذهبی از یک طرف و روایت‌های کاملاً قصه‌ای کاری ندارد. در میان ما اغلب این کار دشوار است، چون بسیاری از متدینان کار تاریخی انجام می‌دهند و همزمان باید این دو مشکل را با هم‌دیگر در نظر داشته باشند.

باز هم تأکید می‌کنیم بهتر است مورخ اعم از اینکه متدین باشد یا کار تاریخی صرف بکند، درک کند که کار ادبی جدای از کار تاریخی است و امکان منطبق کردن آن با یکدیگر وجود ندارد. در واقع، بخشی را از حالت نقد خارج کند و آن را به دست ادیبان و متدینان بسپارد تا از دید خود آنها را واریسی کنند.

بخشی از شرح این نکته که کار تاریخی را باید از کار مذهبی و ادبی جدا کرد، در این است که بدانیم در گزاره‌های ادبی، معنای صدق و کذب با آنچه در تاریخ هست و طبعاً آنچه در دین هست، متفاوت است. تاریخ مذهبی، شاخه‌ای از تاریخ با معیارها و شاخصه‌های خود است. روایت تاریخی داستانی حتی از آن هم فراتر است و به هیچ روی، امکان به‌کار بردن تعبیر صدق و کذب که در تاریخ نهایت اهمیت را دارد، در آن نیست. اما شاخه‌های قصه‌ای که به‌طور اختصاصی یا عمومی روی کربلا تمرکز کرده است از نظر تاریخی فراوان است.

شاید نخستین شاخه هنر ادبی که به کربلا پرداخت، یعنی فارغ از تاریخ، شعر بود. شعر عاشورایی همزاد مقتل‌های تاریخی است. این شاخه، تا قرن‌ها یک‌ه‌تاز حوزه ادب عاشورایی بود.

البته شعر عربی چیزی شبیه غزل فارسی، حاوی وصفی از عاشورا و پدیده‌های آن بود که جنبه هنری در نشان دادن عمق ماجرا داشت، اما آنچه بعدها در شعر فارسی از افزودن حکایاتی پدید آمد، دست‌کم آنچه به‌عنوان ادب زبان حال در شعر فارسی در دوره قاجاری شکل گرفت، پدیده تازه‌ای بود. در واقع باید توجه داشت که رنگ داستانی برای تاریخ، اندکی در واقعه صفین، بیش از آن در فتوح و به احتمال در برخی از روایات تاریخی درج شده در آثار حدیثی قابل رؤیت است. این قبیل نگرش در اخبار سیره نبوی بیشتر در قالب دلایل، دیده می‌شود. آثار ابوالحسن بکری در قرن پنجم، اوج این جریان تاریخ - قصه است. سیره داستانی بعد از آن هم جایگاه خود را دارد و نمونه‌هایی از آنها چاپ شده است که از آن جمله کتاب *سیره نبوی* «روایت داستانی» است که بنده آن را تصحیح و منتشر کرده و داستانی محض است. (تهران، نشر علم، ۱۳۸۸).

بیان ادبی ماجرای کربلا، همراه با افزودن برخی از قصه‌های تازه به‌عنوان تاریخ، یکی از مهمترین شکل‌های تاریخ - قصه در ماجرای کربلاست و بدون شک نخستین آنها *لهوف* و *مثیرالاحزان* و مقتل‌های ساختگی به نام ابومخنف است. در واقع اساس این کتابها تاریخی است که به دلایلی مثلاً استفاده برای زائران یا مجالس، شکل داستانی تری در نقل روایات به خود گرفته، هرچند برخی از این نقل‌ها بسیار زودتر از زمان نگارش اینها، رنگ گزارش داستانی داشته است. مقصود از این تعبیر این نیست که تاریخی نبوده، بلکه نوع بیان آنها و افزوده‌های خاص است.

وجوه داستانی شدن به‌سان آنچه در *لهوف* آمده، یعنی اصل واقعه به علاوه یک بیان داستانی که با درصدهای مختلف باشد، در چارچوبی است که شاید بتوان آن را تعریف کرد. اساس این تعریف بر این است که باید براساس رخداد‌های واقعی و آنچه روایت شده - و البته ابن طائوس با مشرب باز و عاطفی خود آنها را انتخاب کرده و آورده - صورتی از داستان را پدید آورد که مناسب شأن مجلس سوگواری باشد. این کاری هنری است که می‌توان با جابه‌جا کردن روایات و تقطیع آنها، چنین تازه‌ای پدید آورد، به‌گونه‌ای که گرمی بیشتری به محفل سوگواری بدهد. این نشانه‌ها را در *لهوف* می‌توان دید. در این کتاب، به‌خصوص به هدف آنکه ماجرای کربلا را جریان‌ی مقدر و معلوم نشان دهد و شهادت امام حسین (ع) را امری از پیش آشکار برای همه، تعریف کند و نوعی نگاه ماورایی به ماجرا



در تعزیه، نکته مهمی
که مد نظر بود و اوایل
به آن ایراد گرفته
می شد، شبیه شدن به
معصوم^(ع) یعنی بازی
کردن افراد عادی در
نقش معصوم بود که
گفته می شود موجب
هتک حرمت به
آنهاست، اما به زودی
علما به دفاع از تعزیه
برخاستند و این
جنبه قضیه را مشروع
دانستند. با این حال،
بحث گفتن مطالب
خلاف تاریخ چندان
مورد نظر آنها قرار
نگرفت.

آنچه در دوره صفوی از رنگ مذهبی - فقهی پدید آمد، نتیجه اش نوعی سختگیری نسبت به روایات قصه‌ای و داستانی بود. البته این سختگیری بیشتر شکل اخباری به خود گرفت و بر اساس روایات شیعی تاریخ اسلام از نو تدوین شد. به هر حال کمبود کتاب، نگاه‌های تا حدودی مذهبی، سبب ضعف عمومی تاریخ‌نویسی بود، اما به نظر می‌رسد در دوره صفوی، به خصوص در مکتب اصفهان، نگاه داستانی به مقدار زیادی در حاشیه ماند. از دوره صفوی، باید کتاب *منتخب طریحی* را که یک اثر منحصر به فرد در افزودن قصه‌های بی‌شمار به کربلاست، استثنا کرد. این اثر خارج از حوزه ایران نوشته شد و باید مسیر واقعی آن را به دست آورد.

در دوره قاجار، به هر دلیل، تاریخ - قصه‌ای شدن کربلا به شکل افراطی پیش رفت. شاید بستر آن از دوره افشاری و به ویژه زندیه پدید آمده باشد. بخشی از آن در عراق و بخشی هم در ایران بوده و مسیر داستانی و قصه‌ای شدن به طرز وحشتناکی پیش رفت. ماجرای نفوذ قصه‌ها در روایت کربلا از *منتخب طریحی* - که برخی در نسبت برخی مطالب آن به وی تردید دارند - آغاز شد و با دهها اثر در دوره قاجاری و مهمتر از همه *اسرارالشهداء* ملاآقا دربندی (م ۱۲۸۶ ق) ادامه یافت. این رویه تا آغاز عصر تجدد که در همه جا تأثیر گذاشته از جمله در سامرا و صدای میرزا حسین نوری را هم نسبت به این قصه‌ها درآورده بود، ادامه یافت.

قبلاً از بُعد هنری و داستانی کربلا و لزوم تفکیک آن از وجه مذهبی و تاریخی اشاره کردیم، یکی از تولیدات ادبی - قصه‌ای کربلا تعزیه است. این سبک که ریشه در قرون قدیم به ویژه از نظر متن، مرتبط با قصه‌های *ابومسلم‌نامه* و *حمزه‌نامه* و به ویژه *مختارنامه* بود، یکبار در صحنه ایران آشکار شد و اوج گرفت. تعزیه، صورتی دیگر از روایت تاریخی - قصه‌ای بود که از دوره زندیه اوج گرفت و در دوره قاجار به طرز عجیبی توسعه یافت. هزاران جزوه شعر عامیانه عاشورایی، شامل حکایات بی‌شماری بود که یا اساسی نداشت یا اگر داشت، با دهها افزوده در گوشه و کنار بیان می‌شد.

در تعزیه، نکته مهمی که مد نظر بود و اوایل به آن ایراد گرفته می‌شد، شبیه شدن به معصوم^(ع) یعنی بازی کردن افراد عادی در نقش معصوم بود که گفته می‌شود موجب هتک حرمت به آنهاست، اما به زودی علما به دفاع از تعزیه برخاستند و این جنبه قضیه را مشروع دانستند. با این حال، بحث گفتن مطالب خلاف تاریخ چندان مورد نظر آنها قرار نگرفت. در نیمه

بدهد، مجبور است تا تنظیم آن را از نو سامان بخشد.

ماز موارد مشابه فارسی آنها در قرن ششم و هفتم بی‌خبریم، اما تقریباً باید یقین کنیم که نوعی داستان در آنها هم رسوخ کرده و حکایاتی بر اصل ماجرا افزوده شده است. این داستان‌ها ممکن است منشئی در روایات تاریخی نقل شده در آثار صدوق داشته باشد. حکایت طفلان مسلم از آن دست است که شیخ صدوق در *امالی* (۱۴۸-۱۴۳) آورده، ولی در منابع دیگر نیامده است. جالب است که در نقاط مختلف از جمله در مسیر کربلا - بغداد در حومه مسیب، مقبره طفلان مسلم هست. این موارد، گاهی شکل مذهبی هم به خود گرفته و به دلیل اعتمادی که به روایات صدوق به لحاظ حدیثی می‌شود، همین موارد را هم کسانی می‌پذیرند. در حالی که ممکن است یک ناقد تاریخی آنها را با روش اجتهادی خود در تاریخ نپذیرد. اینها مواردی است که روایت مذهبی را از روایت تاریخی، تفکیک می‌کند.

قبلاً هم اشاره کردیم که داستانی شدن تاریخ اسلام در قرن هفتم تا دهم، یکی از نشانه‌های عوامی شدن تاریخ و انحطاط تاریخ‌نویسی اسلامی نیز هست. کم شدن عمق علمی جامعه اسلامی و پایین رفتن سطح معلومات، یکی از دلایل افزایش کاربری از سبک تاریخ - قصه است. آثار زیادی در دوره ایلخانی و پس از آن تیموری، در ایران نوشته شد که بیشتر آنها مبتنی بر همین نگرش است. این جریانی است که بخشی از آن همان ابومسلم‌نامه‌هاست که در ایران بسیار پررونق است و عمق آن تا قرن پنجم هم می‌رسد. این جریان را مرحوم محجوب در همان *ادبیات عامیانه* دنبال کرده است. البته انحطاط یک بخش از مسأله است، در حالی که بخش دیگر، عاطفی‌تر شدن تاریخ اسلام و هنری شدن آن برای توده‌هایی است که به تدریج از سواد مذهبی عاری بودند.

با آنکه پیش از عصر صفوی، تاریخ اسلام به طور عام داستانی شده بود و این به ویژه در میراث تاریخ اسلامی دوره تیموری هویدا است، اما باید تأکید کرد که در دوره صفوی به تدریج رنگ مذهبی غلبه کرد. *روضه‌الشهداء* اثری است از دوره تیموری و داستان‌های آن درباره انبیا و کربلا مربوط به ادبیات ایرانی - خراسانی از قرن ششم به این سو است. بنابراین نباید آن را اثری صفوی دانست. این کتاب یکی از بهترین آثار تاریخی داستانی است که همزمان می‌توان آن را داستانی تاریخی هم گفت. اثری هنری شگفت که تاریخ انبیا و امامان را به سبک قصه‌ای و در قالب مصیبت و برای گریاندن، طراحی نوینی کرده است.



عظیم است، و حق تعالی اکرم از آن است که کسی خود را در راه او ذلیل کند محروم کند از فیض.

و دیگر اینکه اشخاص، مختلف می‌باشند و نسبت به بعضی اشخاص اذلال نیست به جهت مهانت نفس او، و غالب این است که از این اشخاص متشبه می‌شوند به صورت اعادی.

و اما مسأله تشبیه به زنان، پس جواز آن نیز از آنچه گفتیم ظاهر می‌شود که ممنوع است که مراد از تشبیه این باشد که به جهت آنکه این شخص متشبه به زنان از حیثیت آنکه تشبه به زنان است نمی‌کند، بلکه می‌خواهد مثلاً زینب خاتون را مصور کند به لباسی که صریح در زنان نیست، غالباً و اگر هم باشد مضر نیست. مثل چادر شب به سر کردن و مکالماتی که ایشان می‌فرمودند را بکند به جهت ابکاء، و این را تشبیه به زنان نمی‌گویند، چون ظاهر آن تشبیه مختص به جنس زنان است بدون غرضی دیگر، و در اینجا لباس زنان پوشیدن نه از برای نمود خود است به صورت زن، و فرق بسیار است میانه ملاحظه تشبیه به شخص معین از زنان از راه خصوصیات افعال آن زن، و تشبیه به جنس زنان از راه تشبیه به این جنس، پس خوب تأمل کن تا بیابی». (جامع‌الاشتیات، چاپ سنگی، ص ۸۰۸).

در سالهای اخیر، و در ادامه شعر و داستان‌های مختارنامه و تعزیه، فیلم‌های سینمایی به صحنه آمده است که از بهترین آنها *روز واقعه* و *رستاخیز* است. در واقع، نسل پس از تعزیه، فیلم‌های سینمایی است که ابتدا در فرنگ و سپس در دنیای اسلام در امتداد همان روند تاریخ - قصه شکل گرفت. سینمای عاشورایی ما در عصری برآمد که تیغ نقادی تاریخی، قدری تندتر و فکر مذهبی هم قدری سختگیرانه‌تر است. مورد دوم بود که مانعی سر راه ارکان فیلم رستاخیز شد. در واقع، برابر آن، واکنش‌هایی پدید آمد که برخی از آنها با فتوای میرزای قمی قابل حل بود، اما تقریباً به همان دلایل که ایشان پاسخ داده، در روزگار ما با آن مخالفت شد. البته سالهاست که برخی از مورخان هم نسبت به فیلم‌های تاریخی از دید نقد تاریخی بدگمان هستند. شاید یکی از مهمترین جهات آن همان باشد که سعی نکرده‌اند به لحاظ معرفتی میان روایت تاریخی و داستانی تفکیک قایل شوند و هر کدام را در مسیری مستقل پیش ببرند. روایت مذهبی هم توجه به نظارت مذهبی خود و توسعه جنبه‌های آیینی شیعی دارد. این جریان اغلب اوقات نسبت به جریان تاریخی داستانی که در روضه‌ها و منبرها و مداحی‌هاست سختگیری نمی‌کند، چون رواج مذهب را در آن می‌بیند، اما نسبت به فیلم به دلیل اینکه بسا آثار منفی روی مردم بگذارد، حساسیت نشان می‌دهد. این بحث صرفاً مربوط به ایران نیست، بلکه علمای مصر و سعودی در حوزه اسلام و گاه عالمان مسیحی و یهودی نسبت به فیلم‌هایی که درباره انبیا ساخته می‌شود، همین حساسیت را نشان می‌دهند.

اول دوره قاجار، میرزای قمی (م ۱۲۳۱ق) به شدت از آن دفاع کرد و نوشت: «در تشبیه به معصوم و نیکان، راه منعی در نظر نیست و عموماً رجحان بکاء و ابکاء و تباکی بر سیدالشهداء و تابعان ایشان دلالت بر آن دارد، و شکی نیست که اعانت بر بَر است.

و گاه است که توهم شود که این موجب هتک حرمت بزرگان دین است، و این توهم فاسد است، زیرا که مراد تشبیه نفس به نفس و شخص به شخص نیست، بلکه تشبیه صورت و زئی و لباس است محض از برای تذکره‌ی احوال ایشان را.

[اما این] که مراد هتک حرمت ایشان است از جهت اینکه خواری‌هایی که نسبت به ایشان رسیده، نباید به نظر مردم درآورد که مردم مطلع بر آن خواری‌ها بشوند، پس این نیز باطل است:

زیرا که احادیثی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام وارد شده در ذکر آن خواری‌ها و ما را مأمور کرده‌اند به خواندن آنها در مجامع، بیش از حد و احصاء است و مال‌الحال تصویر آن خواری‌ها را در شخص غیر ایشان جلوه می‌دهیم.

با وجود آنکه می‌گوییم در اخبار و السنه، اخبار تشبیه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شیر که حیوانی است، و جناب سیدالشهداء را به گوسفندی که سر او را ببرند و نیکان و متقیان را به غزال‌محلجین که امیرالمؤمنین قائد آنهاست، بسیار است، پس چرا تشبیه ایشان به صورت شیعه‌ای از شیعیان و محبی از محبان ایشان جایز نباشد و این هتک حرمت باشد؟

و همچنین تصویر عورات سواره بر شتران برهنه به اشخاص مشابه آنها چه ضرر دارد با وجود اخبار بسیار که چنین واقع شده و در مجالس می‌خوانیم آنها را. و اما تشبیه به اعدای اهل بیت پس دلیل بر آن این است که منعی که متصور است این است که از چیزی است که در السنه مشهور است که «من تشبه بقوم فهو منهم» و مضمون این است که مضمون روایت باشد، و لکن الحال در نظر نیست، و بر این وارد است اولاً اینکه این را تشبیه نمی‌گویند، چون ظاهر از تشبیه این است که خواهد خود را از ایشان داند، و به طوغ و رغبت در آن لباس رود، [و] خواهد که خود را از جمله آنها شمرد.

سَلْمَنَ که عموم [آن جمله] شامل این [مورد هم] باشد، پس می‌گوییم بعد منع سند و دلالت، و تسلیم عموم اینکه، نسبت میان آن و عموماً ابکاء عموم من وجه باشد؛ و شکی نیست که عموم رجحان ابکاء، سنداً و دلالتاً و اعتضاداً راجح است بر حرمت این‌گونه تشبیه. و همچنین هر گاه استدلال شود بر حرمت [تشبیه به اعدای معصومین]، بحرمت اذلال مؤمن نفس خود را.

و همچنین جواب می‌گوییم منعا و تسلیم و تضعیفاً، بلکه گاه است که این اثر اعظم [از کار] مجاهدان است، و این را محض از برای رضا خدا کردن جهاد